

طبقه کارگر و تحزب کمونیستی

سخنرانی در انجمن مارکس حکمت

شنبه ۲۰ نوامبر ۲۰۱۰

قسمت اول

توضیح:

آنچه میخوانید بر اساس سخنرانی ای است که تحت همین عنوان، شنبه ۲۰ نوامبر ۲۰۱۰، در انجمن مارکس حکمت لندن ارائه شد. فایل های صوتی این سخنرانی به همت رفیق هلاله طاهری پیاده شده و توسط من ادیت و تکمیل شده است.

با توجه به اینکه وقت اظهار نظر و سؤال نبود، اعلام کردم که اظهار نظر ها و یا سؤالاتی که بعد از سخنرانی به دست من برسد را همراه متن کتبی منتشر خواهم کرد. اظهار نظری تا کنون به دست من نرسید است و چند سؤالی که رسیده است را در پایان جواب خواهم داد.

بعلاوه از آنجا که بحث فعلی ادامه بحث "کمیتة های کمونیستی" است، در آخر دو نوشته "کمیتة های کمونیستی" و "کمیتة های کمونیستی - جمعبدی تجربه دو ساله" ضمیمه خواهد بود.

با توجه به تفصیل بحث و حجم کاری که ادیت آن میبرد، این بحث در دو بخش، و حتی المقدور با فاصله کم، منتشر میشود.

ک م

۱۲ ژانویه ۲۰۱۱

مقدمه

رفقا

عنوان بحث امروز طبقه کارگر و تحزب کمونیستی است. قبل از وارد شدن به خود بحث خوب است که تأکید کنم که این بحث راجع به چه هست و راجع به چه نیست.

الف - بحث من اینجا راجع به این موضوع که طبقه کارگر اصولاً به حزب سیاسی خود احتیاج دارد نیست. فرض من اینست که مخاطبین این بحث فعالین کمونیست طبقه کارگر هستند که مستقل از اینکه به حزب خاصی تعلق دارند یا نه، علی الاصول میدانند که اگر طبقه کارگر حزب سیاسی خود را نداشته باشد به جایی نمی رسد، در بردگی مزدی باقی خواهد ماند. میدانند که در هر جنگی باید با سلاح آن جنگ وارد میدان شد همانطور که نمی شود با قلم به جنگ تفنگ رفت و یا نمیتوان با آرایش بسکنتال به مسابقه فوتبال رفت، با سندیکا هم نمی شود به جنگ سرنگون کردن حکومت طبقاتی و بورژوازی رفت. سیاست را باید با ابزار سیاسی جواب داد و حزب سیاسی ابزار اصلی طبقه کارگر برای سرنگونی بورژوازی است. کسی که معتقد است که حزب لازم نیست، یا در این مرحله لازم نیست یا حیاتی نیست، علیرغم هر نیت خیری که ممکن است داشته باشد، در سیاست دوره خود بی تأثیر میماند. به هر صورت اینجا بحث در مورد ضرورت حزب نیست. در مورد چگونگی آن است.

ب - این بحث راجع به هیچ حزب خاصی نیست. وجوه مشترک جریانات چپ را مد نظر قرار میدهد اما، در باره هیچکدام از این احزاب یا جریانات به طور اخص نیست. نمی خواهم در این بحث ویژگی های این یا آن حزب چپ، جنبه عمومی تر رابطه آن ها با طبقه کارگر را زیر سایه قرار دهد. بحث اینجا درباره ویژگی ها نیست، در باره ی سیمای عمومی رابطه احزاب و سازمان های موجود (که به هر اعتبار خود را کمونیست میدانند) با طبقه کارگر است. طبعاً هر کسی میتواند، از موضع هر حزب یا جریانی، جای خود را در این بحث پیدا کند یا نکند. این بحث را به خود و حزب خود مربوط بدانند یا ندانند.

بطور اخص اینجا بحث من راجع به حزب حکمتیست نیست. موقعیت ویژه و پیچیده حزب حکمتیست را در جای دیگری، در سخنرانی در باره کمونیسم کارگری و سیر تحول حزبی آن، مورد بحث قرار خواهم داد. در آن بحث تجربه کمونیسم کارگری از طرح بحث تا تشکیل حزب، و سرانجام شقه شدن احزاب و موقعیت شاخه های قابل اعتنای آن مورد کنکاش قرار خواهم داد.

پ - این بحث ذکر مصیبت چپ و یا "ذم چپ" نیست. تلاشی است برای توضیح موقعیت فعلی. این بحث در مورد اشتباهات و لغزشها نیست. معتقدم که تاریخ، تاریخ اشتباهات و لغزش های ما نیست. تاریخ، بیش از هر چیز، تاریخ اثباتی آن کاری است که ما انجام داده ایم و جایگاهی است که این کار در ماتریس مبارزه طبقاتی جامعه پر میکند. و مهمتر اینکه ما برده تاریخ نیستیم. تاریخ را میسازیم. در نتیجه میتوانیم آنرا عوض کنیم. این بحث در مورد چگونگی یا مشخصات این تغییر است. بحث من اینجا تلاشی است برای باز کردن راه در مقابل کسانی که در مشاهدات آن شریک هستند. البته کسی هم که این مسائل را ندارد، مخاطب این بحث فرض گرفته نشده است.

ت - تحزب کمونیستی بحث همه جانبه ای است که از تبلیغ تا ترویج، از تاکتیک تا استراتژی و از سازمان تا سبک کار را میتواند در بر بگیرد و باید در بر بگیرد. اما اینجا بحث محدود است به مشخصات پایه ای فعالیت کمونیستی و تحزب کمونیستی طبقه کارگر. بدون توافق بر سر این مشخصات جدل در مورد سایر جنبه های تحزب کمونیستی بیهوده است. لاقلاً تجربه حزب کمونیست ایران و تجربه حزب کمونیست کارگری ایران به کسی مانند من نشان میدهد که بودن توافق در مورد مشخصات پایه ای و دائمی و بی قید و شرط تحزب کمونیستی کارگری توافق های موردی در مورد تاکتیک و سایر جنبه های این تحزب بسیار گذرا است و هر دست انداز و افت و خیز و هر شرایط به اصطلاح ویژه و خاص کل تلاش را بر باد میدهد. حزب کمونیست ایران را عروج ناسیونالیسم کرد بعد از حمله اول آمریکا به عراق با خود برد و حزب کمونیست کارگری ایران را عروج سرنگونی طلبی به زیر پرچم ناسیونالیسم پرو غرب ایران علیه عقب ماندگی اسلامی و اختناق فرهنگی رژیم. در هر دو این احزاب ظاهراً آنچه در بحث امروز می آید جزو توافقات بوده است. اما هر دو این احزاب امروز جزو بی ربط ترین احزاب موسوم به کمونیست تاریخ سیاسی ایران به طبقه کارگر، به سیاست کارگری و انقلاب سوسیالیستی آن هستند.

در نتیجه نقطه شروع بحث تحزب کمونیستی طبقه کارگر باید به مشخصات یابدار، لایتغیر و دائمی تحزب کمونیستی طبقه کارگر معطوف باشد و فعلاً همان جا بماند.

ث - اینجا میخواهم تأکید کنم که این بحث، بحث "جدیدی" نیست. دیدار مجدد با یک بحث قدیمی، به قدمت مانیفست، است. پایه های این بحث به مانیفست کمونیست بر میگردد. پایه هایی که تلاش کرده ام تا در بحث "باز خوانی مانیفست کمونیست" و همینطور در بحث "اصول فعالیت کمونیستی" به آن ها به پردازم. بعلاوه بدنه اصلی این بحث پیشتر توسط منصور حکمت در سمینار های معرفی کمونیسم کارگری به تفصیل توضیح داده شده اند.

علاوه بر اینها، خود من در بحث هایی نظیر بررسی انقلاب روسیه "منشویسم، بلشویسم و لنینیسم" به آن ها پرداخته ام. بحث "کمیته های کمونیستی" انعکاس این رویکرد به تحزب کمونیستی طبقه کارگر بود که به اعتقاد من یک رویکرد "غیر سنتی" در تحزب کمونیستی طبقه کارگر را پیش پا گذاشت. امروز، بعد از یک پراتیک ۵-۶ ساله، قطعاً میتوان نتایج جدید را از آن گرفت که از جمله موضوع این سخنرانی است.

بعلاوه پایه های این بحث ها را در بحث های لنین، بویژه در نوشته هائی مانند "چه باید کرد؟"، "یک گام به پیش دو گام به پس"، بحث های لنین در نقد روزا لوگزامبورگ و بالاخره آخرین بحث های او در "چپ روی، بیماری کودکانه" که مشخصاً راجع به کمونیسم غیر اجتماعی است، میتوان دید.

اما چرا بحث را مستقیماً از بحث کمیته های کمونیستی یا ادامه آن شروع نمی کنم؟

به این دلیل که بحث کمیته های کمونیستی در سال ۲۰۰۶ اساساً بصورت اثباتی ارائه شد و شاید از جمله به همین دلیل، تقریباً در میان همه موافقین آن، به عنوان یک بحث سازمانی و آرایی گرفته شد و به این واقعیت انجامید که همان سبک کار و همان اهداف سابق که از طریق هسته ها و حوزه های متداول در چپ پیش می رفت، این بار زیر عنوان کمیته های کمونیستی پیش برده شود.

البته نباید انکار کرد، که حزب حکمونیست، بخصوص در خارج از کردستان، پیش رفت های مشهودی در این زمینه داشته که تجربیات گرانبهائی را به همراه دارد. اما حتی در اینگونه موارد هم ایده کمیته های کمونیستی نتوانست به تمامی دیوار سنت حاکم را پایین بیاورد و در همان محدوده باقی ماند.

در نتیجه برای روشن تر کردن بحث بهتر است از نقد سنت رابطه چپ با طبقه کارگر شروع کنم. به این امید که توجه بیشتری را به مضمون تا شکل بحث حزب کمونیستی طبقه کارگر جلب کنم. از تفاوتها شروع میکنم. اما قبل از شروع تفاوتها اجازه بدهید از دو مشاهده که نقطه شروع این بحث است آغاز کنیم.

دو مشاهده

من بحثم را با دو مشاهده شروع میکنم. نمی دانم چند نفر از شما در این مشاهدات شریک اید. اما شخصاً سالها این مشاهدات مشغله ام بوده است و امروز بیش از همیشه کنار آمدن یا همزیستی با این وضع را نا ممکن میبینم.

مشاهده اول در مورد رابطه طبقه کارگر با احزابی است که خود را کمونیست میخوانند و خود را حزب کمونیستی طبقه کارگر میدانند. مشاهده دوم در مورد موقعیت جنبش کمونیستی موجود در طبقه کارگر است.

الف - مشاهده اول:

مشاهده اول این است که چپ ایران و آنچه که خود را کمونیست میخواند، تماماً از طبقه کارگر ایران فاصله دارد، به زندگی و مبارزه روزمره پرولتاریای ایران بی ربط است، نقشی در آن ندارد و درگیر مسائل و معضلات و مشکلات آن نیست. احزاب و سازمان های کمونیستی موجود بدون استثنا ربطی به طبقه کارگر ندارند.

وقتی از رابط احزاب کمونیستی موجود با طبقه کارگر صحبت میکنم البته منظورم این نیست که هیچکدام از این احزاب به فکر کارگر نیستند، از حقوق او دفاع نمی کنند، غم او را نمی خورند و یا حتی در میان کارگران طرفدار ندارند. این احزاب نقشی در زندگی و مبارزه روزمره طبقه کارگر ندارند.

از خودتان بپرسید کدام حزب کمونیستی یا رهبر و فعال آن در زندگی کارگر ذوب آهن تأثیری دارد؟ کدام حزب کمونیستی میتواند، در خلوت خود حتی ادعا کند که بر آنچه که مثلاً در ذوب آهن میگذرد سر سوزنی تأثیر دارد؟

از خودتان بپرسید که کدام حزب کمونیستی، گروه کمونیستی، محفل کمونیستی، سازمان کمونیستی میتواند تصمیمی بگیرد یا سیاستی اتخاذ کند که کوچکترین تأثیری بر آنچه که بر کارگران صنایع فولاد یا صنایع هسته ای میگذرد داشته باشد؟ اصلاً میدانند که صنایع هسته ای ایران با چند کارگر اداره میشود؟

کدامیک از احزاب، رهبران، شخصیت های این احزاب میتوانند ادعا کنند که تأثیری بر زندگی کارگران اتومبیل سازی ایران دارند؟

کدام یک از ما میتواند ادعا کند که تأثیری بر شرایطی دارد که در آن فرزندان طبقه کارگر بزرگ می شوند و به صف نسل آینده پرولتاریای ایران می پیوندند؟ کدام یک از ما میتواند ادعا کند که با همه مبارزه مان علیه ستم بر زن توانسته ایم تفرقه جنسی در طبقه کارگر را حتی کم کنیم؟

کدام حزب و کدام رهبری حزبی میتواند ادعا کند که توانسته است در تشکیل صفی در طبقه کارگر برای دفاع از معیشتش نقش داشته است؟ میتواند ادعا کند که مانع از اخراج کارگران، مانع از کاهش دستمزدها، بهبود شرایط زندگی این یا آن بخش طبقه کارگر دارد؟ آیا میتوانیم توضیح دهیم که نقش مان در زندگی زن کارگر چیست؟

کدام یک از احزاب چپ میتواند ادعا کند که در فلان محله کارگری نقشی در اتحاد طبقاتی داشته، دست زن و مرد و جوان و پیر طبقه را در دست هم گذاشته، اتحاد و تعاونی را میان آنها بوجود آورده است یا فضا را بر ارتجاع و ارتجاعی و بورژوائی تنگ کرده است؟

اما در کنار این واقعیت این است که هر کدام از فعالین کارگری، اعم از کمونیست یا غیر کمونیست (که از چپ غیر کارگری کارت قرمز سندیکالیست و سندیکالیست آمریکایی و غیره را دریافت میکنند) میتوانند نقش شان را در بسیاری از جنبه های فوق در زندگی و کار طبقه کارگر نشان دهند. سرکوب هر اتحادیه، دستگیری هر رهبر و فعال کارگری بلاواسطه خود را در زندگی و مبارزه روزمره طبقه کارگر در یک محدوده و یا حتی در بعد سراسری نشان میدهد.

هر فعال کارگری به اصطلاح غیر حزبی میتواند نقش خود را با آمار و ارقام نشان دهد. بود و نبود هر رهبر کارگری در زندگی و مبارزه بخشی از طبقه کارگر مؤثر است. آیا این را در مورد احزاب چپ و رهبران آن میتوان گفت؟ به اعتقاد من نه.

این حرف ها تازه نیست. نزدیک به بیست سال پیش منصور حکمت در نقد این وضعیت چپ کمونیسم کارگری را معرفی کرد. در بیست سال گذشته چه چیز تغییر کرده است؟ به نظر من هیچ. عقب هم رفته ایم.

همین انجمن مارکس ده سال پیش تاسیس شد. کارگری که ده ساله بوده امروز بیست ساله است، بچه دار شده و اگر زنده مانده باشد در ده تا اعتصاب شرکت کرده است. زندگی اش را میکند بدون اینکه چپ سر سوزنی در آن زندگی و در آن مبارزه و اعتصاب نقشی داشته باشد. حتی اگر هزار کمپین هم کرده باشیم، که کرده ایم، نقشی نداریم.

هزاران کمپین در دفاع از حقوق کودک کرده ایم. آیا کسی هست که ادعا کند که روی زمین سفت جامعه بر مقدرات زندگی و رشد فرزندان یک محله، یک کارخانه، یک جغرافیا تأثیری پایدار داشته است؟

بورژوازی هر روز از یک سر به معیشت طبقه کارگر حمله میکند، بستن کارخانه های کم سود، وارد کردن کالای ارزان تر از خارج، زدن سوبسیدها، و غیره. چپ جز آژیتاسیون علیه رژیم و دعوت به قیام و انقلاب کاری نمی کند. در بهترین حالت که می خواهد متخصص کارگری نشان داده شود دنبال همان تیله بورژوازی می افتد، هر روز طبقه کارگر به مبارزه علیه آخرین تهاجم بورژوازی فر میخواند و این فراخوان تنها تا تهاجم بعدی عمر دارد، بعداً فراموش می شود و آکسیون جدید فراخوان داده میشود. یک دنباله روی کامل از بورژوازی. چپ حتی از فرموله کردن یک موضع واقعی و عملی ای که سدی در مقابل همه این تهاجم ها سنگری باشد عاجز است. در دنیای واقعی چپ تنها فراخوان مبارزه و اعتراض میدهد. انگار کارگر و هر آدمی نمی داند که وقتی مورد تعرض قرار گرفت باید از خود دفاع کند و منتظر میماند تا پیامبران بی پیام تازه به او بیاموزند که باید اعتراض و مبارزه کرد. واقعیت این است که چپ موجود اصولاً نه سرمایه داری را میشناسد و نه کارگر را و حرفی برای گفتن به کارگر ندارد. میماند که در مورد بدیهیات پیش پا افتاده موعظه کند. همین.

جدال بر سر واردات کالا های ارزان خارجی میشود، بورژوازی با ناسیونالیسم اش، طبقه کارگر را پشت سر خود علیه خارجی و کارگر خارجی بسیج میکند ما نقشی در بستن یک سد کارگری و انترناسیونالیستی در طبقه کارگر نداریم. در باره مضرات قوم پرستانه ناسیونالیسم ترویج میکنیم بدون اینکه حتی ارتباط ناسیونالیسم با بورژوازی و با تفرقه میان در طبقه کارگر را متوجه باشیم.

جدال بر سر یارانه ها است. نقش احزاب چپ، جز فراخوان به مبارزه و قیام و اعتراض هیچ نیست. اصلاً سر سوزنی متوجه مکانیسم های مبارزه و اتحاد و مقاومت طبقه کارگر نیست. در نتیجه این سیاست بر سر معیشت طبقه کارگر خراب می شود و چپ مشغول سازماندهی و سیاستی است که ربطی به زندگی روزمره طبقه کارگر ندارد. موج عظیم بیکار سازی ها. آیا چپ تاثیری بر کارائی مبارزه طبقه کارگر علیه این نکبت داشته است؟

این تنها ویژه ایران نیست. عراق به خاک و خون کشیده شد، بیش از یک میلیون نفر کشته شدند، طبقه کارگر عراق تجدید آرایش شد، شقه شقه تر از قیل شد. اگر قبلاً یا کرد بود یا عرب امروز کرد، سنی، شیعه، ترک، ترکمان و غیره هم به آن اضافه شده است. بخش وسیعی از کارگران برای دفاع از زندگیشان در متن از هم گسیختگی جامعه عراق به احزاب مافوق ارتجاعی پناه بردند، تفنگچی مقتدر صدر و مالکی و حکیم و غیره شدند. نقش کمونیست ها در ممانعت از این فاجعه چه بود؟

این یک مشاهده تکان دهنده است. تکان دهنده است انقلابی ترین انسانها، چپ ترین، اومانیست ترین، شریفترین و با وجدان ترین آنها بعد از سی سال قهرمانی در زندگی انسان های عصر خود و در مقدرات طبقه ای که خود را به آن منتسب میکنند اینگونه به تأثیر اند.

عادتاً برای توجیه این وضع اختناق را علت اعلام میکنیم. اما این یک بهانه است برای مخفی کردن یا توجیه واقعیت تلخ کنونی. از نظر سیاسی جامعه امروز ایران نه از زمان شاه مختنق تر است، نه از روسیه تزاری و چین کنونی، نه از مصر، سوریه، پاکستان و اردن و نه از هیچکدام از کشور های دیگر خاورمیانه. جامعه ایران از نظر سیاسی همان قدر مختنق است که بقیه کشورهایی که از قیل کار ارزان کارگر زندگی میکنند. اگر قرار بود اختناق این چنین رابطه کمونیسم را با طبقه کارگر قطع کند، حزب سوسیال دمکرات کارگران روسیه میبایست در آرژانتین تاسیس میشد. در ثانی اختناق میتواند ارتباط تشکیلاتی را مختل کند نه ارتباط جنبشی. تجربه همین حزب حکمتیست نشان داد که نتنها فعالیت کمونیستی در ایران ممکن است بلکه به دلیل تاریخ خاص اجتماعی ما با استقبال روبرو میشود.

توجیه وضع موجود با توسل به اختناق محملی است که چپ با آن میتواند نا توانی خود را برای خود توجیه کند وگرنه اختناق نمیتواند این پدیده را توضیح دهد. جمهوری اسلامی رژیم مستبد عقب مانده ای است. اما این چه ربطی به عدم ارتباط کمونیسم موجود با زندگی و مبارزه طبقه کارگر دارد؟ بحث بر سر ارتباط تشکیلاتی نیست. بحث بر سر ارتباط جنبشی است. خاصیت حزب سوسیال دمکرات روسیه در تشکیلات آن در میان کارگران نبود. خاصیت این حزب این بود که بخشی از جنبش کمونیستی درون خود طبقه کارگر بود. مگر حزب سوسیال دمکرات کارگران روسیه و فعالین کارگری در روسیه تزاری کمتر از ما سرکوب می شدند؟

تازه اگر قبول کنیم اختناق باعث این وضع است آنوقت به این نتیجه میسریم که تا اختناق هست همین وضع باقی ماند و این وضع "طبیعی" است. چون بالاخره در محدوده عمر معمولی برای کسی که این بحثها را قبلاً از منصور حکمت شنیده و نتوانسته است تغییری بوجود بیاورد سی سال را باید طبیعی فرض کرد. "طبیعی" یا داده فرض کردن این وضع آن روی سکه سیاست انتظار حاکم بر چپ است. قرار است یک روز مهدی انقلاب ظهور کند، هخا یا موسوی، آمریکا یا اروپا جمهوری اسلامی را سرنگون کنند تا تازه بشود به طبقه کارگر ربطی پیدا کرد. این توهم است. هرچه که باشد مارکسیسم نیست. کمونیسم نیست.

ب - مشاهده دوم:

مشاهده دوم در مورد وضعیت فعالین، رهبران، آژیتاتورها پرولتر و شبکه های آنها است.

واقعیت این است که اولاً کمونیسم کارگری یک جنبش زنده و موجود در درون طبقه کارگر است که صاحب فعالین، رهبران، آژیتاتور ها و شبکه‌های وسیع محفلی و پیشا حزبی وسیعی است. کمونیسم و سیماتی به کمونیست یک پدیده داده در طبقه کارگر ایران است. سه انقلاب بورژوائی در طی یک قرن و بخصوص انقلاب ۵۷ که در متن یک جامعه سرمایه داری تماماً تکامل یافته و با یک طبقه کارگر رشد یافته روی داد. انقلاب ۵۷ نه تنها بورژوائی ایران را بالغ کرد، بلکه به درجه زیادی در بلوغ غریزه طبقاتی و کمونیستی طبقه کارگر ایران تأثیر داشته است. جای دیگری توضیح داده‌ام که این پدیده ویژگی است که جامعه ایران را شاید در سطح جهان مستعد ترین و آماده‌ترین جامعه برای انجام یک انقلاب سوسیالیستی کرده است.

نابینائی جنبشی و طبقاتی چپ غیر کارگری در این واقعیت منعکس است که این چپ طبقه کارگر را بدون سازمان، بدون بافت درونی، بدون رهبر و بدون استخوان بندی کمونیستی میبندد خود را ناجی، آموزگار می یابد. چپ غیر کارگری، طبقه کارگر را مانند خرده بورژوائی، که ظاهراً تنها نقطه رجوع تجربه زندگی این چپ است، بی سازمان، پراکنده مطلق، بی رهبر، و غیره میفهمد. این چپ طبقه کارگر را به عنوان یک پدیده اجتماعی به شدت سازمان یافته در بافت تولید سرمایه داری نمی بیند و بافت درونی آن و سازمان و آرایش اجتماعی و مبارزاتی درون آن را نمیفهمد.

گفتم که طبقه کارگر، به عکس خرده بورژوا و دهقان، با سازمان متولد می‌شود و شبکه رهبران، فعالین و آژیتاتور های پرولتر و کمونیست پدیده داده این طبقه در ایران است. اما این شبکه فعالین کمونیست، کمونیسم در طبقه کارگر از انسجام، اتحاد، سازمان و قدرت لازم برخوردار نیست. این یکی شاید مثال زیادی نخواهد.

این ضعف خود را در پراکندگی وسیع و عمیق طبقه کارگر در مقابله با بورژوائی چه در صحنه مبارزه اقتصادی و چه در صحنه مبارزه سیاسی نشان میدهد. تفرقه تنها به توده طبقه و در میان کارگر زن و مرد، کارگر کرد و ترک و فارس، کارگر شاغل و بیکار، کارگر صنایع اصلی و بقیه صنایع و غیره نیست. از این شاید مهمتر، تفرقه در خط، در افق و در برداشت از چارچوب و رسالت و وظایف فوری طبقه کارگر و کمونیسم طبقه کارگر است. این شبکه به خرافات بورژوائی در مورد دنیا و مافی ها آغشته است و یا قادر به مقابله با آنها نیست. این ضعف خود را در پراکندگی وسیع و عمیق طبقه کارگر در مقابله با بورژوائی چه در صحنه مبارزه اقتصادی و چه در صحنه مبارزه سیاسی نشان میدهد.

این وضعیت، به اعتقاد من، از دو مولفه ناشی می‌شود که البته به هم مربوط هستند:

اول – محبوس ماندن این جنبش، از نظر افق و سیاست در محدوده آنچه که چپ سنتی ایران عرضه کرده است. این فاکتور قابل دور زدن نیست. طبقه کارگر، چه در ایران و چه در هر جای دیگر، قادر نیست، در غیاب یک حرکت فکری عمیقاً مارکسیست و کمونیستی کارگری در سطح روشنفکران جامعه در عرصه تئوریک، سیاسی، فرهنگی و غیره افق و سنت همه جانبه ای را در مقابل بورژوائی عرضه کند. در غیاب روشنفکران مارکسیست جنبش کمونیستی طبقه کارگر در اساس در همین محدوده باقی خواهد ماند. در بحث اصول فعالیت کمونیستی به تفضیل در مورد این وحدت و گسل های آن صحبت کرده‌ام و بعداً در این بحث هم به آن خواهم پرداخت. بعلاوه لنین در چه باید کرد این واقعیت را مورد تجزیه و تحلیل عمیقی قرار میدهد. وضعیت کنونی در جنبش کمونیستی طبقه کارگر انعکاس ناتوانی‌های چپ غیر کارگری ایران است.

دوم – عدم گذار شبکه‌های محفلی فعالین، رهبران و آژیتاتور های کمونیست طبقه کارگر به یک فونکسیون بالاتر یا متکامل تر حزبی

در بحث امروز تلاش میکنیم که راهی برای فایق آمدن بر این واقعیت ارائه دهیم. اینجا سعی میکنم تبیینی را از موقعیت کنونی بدست بدهم و راهی را پیش پا بگذارم که به اعتقاد من هم از نظر تئوریک و هم تاریخی صحت خود را نشان داده است.

سه کلمه و دنیایی فاصله

عنوان بحث شامل سه کلمه است. **تحزب**، **کمونیستی**، **طبقه کارگر**. همه ما این کلمات را به وفور به کار می‌بریم و در باره آن‌ها بحث می‌کنیم. اما وقتی به عمق بحث‌ها دقت کنید متوجه می‌شوید که در برداشت، در تصویر و لاجرم در پراتیکی که از این مفاهیم نتیجه می‌گیریم دنیایی اختلاف هست.

وقتی از خودمان بپرسیم که اصولاً **تحزب چیست؟** منظور از کمونیسم و کمونیستی چیست؟ و یا اصولاً **طبقه کارگر چیست؟** پاسخ‌های بسیار متفاوتی را به این سؤالات می‌دهیم. عادت ما این است که این تفاوت‌ها را عملاً نادیده بگیریم و بحث را به جزییات سازمانی یا تاکتیکی معطوف کنیم.

لازم میدانم که در مورد تفاوت تصویر **چپ غیر کارگری** از این سه کلمه یا سه مفهوم با تصویر **مارکس**، تصویر **کمونیستی کارگری** و حتی بعضاً تصویر **جریان‌ات کارگری غیر کمونیست**، صحبت کنم.

الف- **تحزب چیست؟**

کل **چپ** خرده بورژوا **تحزب** را در شکل سازمانی خلاصه میکند و یا اصولاً تنها در این شکل می‌فهمد. از نظر این **چپ** کسی **حزبی** است و **تحزب** سیاسی را قبول دارد و پراتیک میکند که در یک رابطه سازمانی با یکی از احزاب موجود قرار دارد.

تصویر **چپ** از **تحزب** در پایه و مضمون از رابطه سازمانی شروع میکند و نه از یک پراتیک اجتماعی. برداشت **چپ** بورژوائی از **تحزب** یک برداشت غیر اجتماعی است. از **تحزب** اساساً **دیسپلین**، **اتوریتته**، **عضو**، **هوادار**، و غیره را می‌فهمد. **من رئیس تو و تو معاون من هستی**، **تو هوادار هستی من به تو رهنمود می‌دهم تو انجام می‌دهی**، **حدود اختیارات من این است**، **حدود اختیارات تو این**، و غیره. رابطه رهبر و توده، رابطه استاد و شاگرد، رابطه فرمانده و سرباز، رابطه رئیس و مرئوس، رابطه مرشد و مرید و غیره. همیشه "پایین" فاقد توانائی انجام کار است تا وقتی که به او رمز و رازی را، که هیچ کس زحمت روی کاغذ آوردن آن را هم نمی‌کشد، بیاموزد. این رابطه برابر نیست. منظورم از برابر، تنها برابری حقوقی نیست، این رابطه، رابطه‌ای بر اساس تقسیم کار در رهبری طبقه و جامعه نیست. رهبر کارگری رهبر حزبی نیست و کاری که از رهبر حزبی توقع می‌رود کاری نیست که اصولاً از رهبر کارگری بر آید. رهبر حزبی در بهترین حالت کسی است که قادر است یک تشکیلات غیر اجتماعی را اداره کند. کسانی که موضوع کار **تحزب چپ** هستند رهبران موجود هیچ یک از طبقات جامعه نیستند. قرار نیست کار رهبران موجود در جامعه را انجام دهند. رهبر **چپ** در بهترین حالت آدم مشهور و قهرمان است.

در دنیای واقعی رهبران عملی و اژیتاتور های کمونیست طبقه کارگر، رهبران موجود محلی هستند که بهتر از هر کس قادر به رهبری محلی هستند. در این بعد اگر صلاحیتشان بیشتر از رهبران احزاب سیاسی نباشد کمتر نیست. و درست از این سر در **تحزب کمونیست طبقه کارگر** اختیارات کمیته های بسیار وسیع است در حالی که سازمان چپی بنا به تعریف در هر حال متمرکز و هرمی شبه نظامی است. کمیته های جغرافیائی در **تحزب کمونیستی** فلسفه خود را تنها از جغرافیا نمی‌گیرند، از واقعیت سازمان محلی رهبران اجتماعی و بویژه رهبران طبقه کارگر آن جغرافیا می‌گیرند. در نتیجه جدا از این سازمان اجتماعی احزاب **چپ** غالباً کسانی را جمع میکنند که که نقشی در جامعه ندارند و تازه حزب می‌خواهد آن‌ها را "فعال کند".

روشن است که **تحزب** یک مفهوم سازمانی هم هست، اما شروع کردن بحث **تحزب** از بعد سازمانی آن و بدتر از آن محدود کردن آن به یک فعل و انفعال سازمانی محصول سنت خرده بورژوازی در جامعه است. خرده بورژوازی قشری از بورژوازی است که تنها ضبط و ربط سازمانی میتواند آن‌ها را به هم به بافد. زندگی و هستیش فردی است، مثل دهقان و مغازه دار. هیچ پراتیک اجتماعی و دسته‌جمعی خرده بورژواها را به هم نمی‌بافد. در نتیجه برای سازمان

دادن یک عمل یا فونکسیون مشترک از توده خرده بورژوا، مجبور میشوید فاکتور یا فونکسیون اجتماعی را دور بزند و از آرایش، سازمان شروع کند.

نه بورژوازی این چنین است و نه طبقه کارگر. هم بورژوازی و هم طبقه کارگر در دم و بازدم تولید جامعه به هم بافته شده اند. تحت برای طبقه کارگر و برای بورژوا ارتقا فونکسیون و جدال فی الحال متشکل و فی الحال اجتماعی موجود است.

اگر از بورژوازی تحت اش را بگیرد سازمان و پراتیک سیاسی اش لطمه میخورد اما از میان نمی رود. برای طبقه کارگر هم همینطور است. تحت و سازمان یابی ارتقا متشکل، اتحاد و روابط فی الحال موجود است. با سرکوب و اختناق سازمان و متشکل در طبقه کارگر لطمه میخورد اما از میان نمی رود.

برای خرده بورژوا چنین نیست. با از میان رفتن سازمان حتی فردی هم پاسیو میشود. خرده بورژوا با سازمان مبارز است و بی سازمان خیابان های اینترنت را متر میکند. سازمان و حزب برای خرده بورژوا نه ارتقا وحدت و مبارزه موجود بلکه شروع و کل تعریف مبارزه است. برای خرده بورژوا سازمان نقطه شروع و نقطه پایان فعالیت و مبارزه است. در نتیجه برای خرده بورژوا، سازمان و حزب جای جامعه را میگیرد. احزاب خرده بورژوائی در دنیای خود زندگی میکنند و ناچاراً فرقه ای (غیر اجتماعی) میشوند. جریاناتی هستند که میتوانند تماماً آزاد از هر نرم اجتماعی رفتار کنند.

این نوع تحت، به اعتقاد من، در چپ ایران و جهان غالب است. تحتی که هیچ منفعت مشترکی جز ایدئولوژی یا جایگاه فرد و رابطه قبول شده اتوریته و اعتبار فردی قطب نمای آن نیست.

این چنین احزابی بنا به تعریف نه میتوانند بورژوا ها را به به عنوان ظرف مبارزه اجتماعی فی الحال موجود آنها، به خود جذب کنند و نه کارگران را.

برای خرده بورژوا، که بنا به تعریف منفرد است، فعالیت اجتماعی نا مفهوم است. جامعه جایش را به یک آمرف غیر طبقاتی و لذا بی سازمان میدهد و اجتماعی معنی اش نه حضور در یک فعل و انفعال اجتماعی و لذا طبقاتی در جامعه بلکه به حضور در سازمان و در بهترین حالت اشتها میشود. وقتی جامعه از طبقه تکانده میشود. اجتماعی غیر طبقاتی و مستقل از زندگی روزمره معنی می شود و اشکال مبارزه اجتماعی اصولاً نامفهوم می شود و تحت هم همین واقعیت را منعکس میکند.

در نتیجه در قدم اول باید بگویم وقتی از تحت حرف میزنم قبل از هر چیز بحثم در مورد ارتقا یک جنبش یا یک مبارزه اجتماعی فی الحال موجود یکی از طبقات اصلی جامعه، اینجا طبقه کارگر، است و نه سازمان دادن افراد خارج از این جنبش. جنبش و فعالیت اجتماعی نقطه شروع تحت است. این جنبش و فعالیت قبل از هر چیز فکری و معنوی نیست یک واقعیت ایزکتیو موجود در جامعه است.

اینجا باید اشاره کنم که در مورد همین کلمه اجتماعی هم درک های بشدت مغشوشی وجود دارد. نظیر "اشتباه لپی" چپ مدعی اجتماعی بود است که اجتماعی بودن را با معروف و مشهور بودن یکی میگیرد. دیدن دنیا از منظر تجربه اجتماعی خرده بورژوا حتی کلمه اجتماعی را چهار دست و پا روی یک مفهوم غیر اجتماعی پایین می آورد. از مفهوم اجتماعی مکانیسم فعل و انفعال تولیدی در جامعه را می تکاند. مکانیسم اجتماعی بودن را همان مکانیسم اجتماعی بودن هنرپیشه و فوتبالیست و خوانند میبیند. اما، فعلاً از این بحث می گذرم. سالها قبل، در نوشته ای تحت عنوان "حزب کمونیست کارگری عراق؛ مصافها و چشم اندازها" (۱) به این مساله پرداخته ام و در فرصت دیگری به آن بر خواهم گشت.

به هر صورت، تحت در اولین قدم ارتقا یک مبارزه موجود اجتماعی و یک فونکسیون اجتماعی است نه درست کردن یک سازمان و چارت تشکیلاتی. تحت قبل از هر چیز یک فعالیت اجتماعی، به معنی فعل و انفعال اجتماعی است و نه

مشهور یا هنر پیشه اجتماعی شدن. تحزب بافته بودن به مکانیسم دو باز دم اجتماعی و تولیدی در جامعه است. به این معنی که بیان مبارزه اجتماعی موجود خود طبقه است، و نه نمایندگان فکری و غالباً خود گمارده یا ایدئولوژیک آن. با شروع از این بعد اجتماعی و طبقاتی است که تازه می‌شود سراغ اشکال تشکیلاتی یا تاکتیکی رفت.

ب - کمونیست کیست؟

امروز از هر کس بپرسید کمونیست کیست، کمونیست را با قبول مجموعه ای از اصول ایدئولوژیک و فکری تعریف میکند. کسی که به این اصول اعتقاد دارد کمونیست است و کسی که ندارد نیست. درست مانند مذهب. اینجا هم فاکتور جامعه غایب است. کمونیسم البته اصول اعتقادی و برنامه‌ای دارد اما قبل از آن یک جنبش اجتماعی موجود در طبقه کارگر است.

کمونیسم به عنوان یک جنبش اجتماعی متولد شده است و کمونیسمی که رابطه اش با جامعه قطع شده، یک سلسله عقاید است که ربطی به بحث تحزب کمونیستی طبقه کارگر ندارد. کمونیسم کارگری بدوا انعکاس پراتیک جنبش زنده کمونیستی درون طبقه کارگر است.

اعتقادات ما هر چه باشد اگر به یک جنبش موجود در جامعه گره نخورد باشد به بحث امروز ما نامربوط است. آدم‌های زیادی در جامعه هستند که از سر اعتقاد کمونیست هستند. اما فعالیت کمونیستی و تحزب کمونیستی بحثی در مورد این آدم‌ها نیست. در عبارت "تحزب کمونیستی"، کلمه کمونیستی معطوف به اعتقادات افراد نیست، به رابطه ابژکتیو آن‌ها با مبارزه کمونیستی طبقه کارگر معطوف است. و عجیب نیست که چپ با دسته بندی فکری احزاب اصولاً نقش و جایگاه ابژکتیو جریانات مختلف کارگری را نمیتواند بفهمد.

اگر این جنبه را از کمونیسم بگیرد میرسد به همان اجتماع آدم‌های خوب هم فکر. ممکن است کانون فرهنگی باشند، ممکن است یک دیارتمانی را در دانشگاهی تشکیل دهند اما بخشی از جنبش کمونیستی طبقه کارگر، آنگونه که مارکس تعریف میکند، نیستند. جمع آدمهایی نیستند که تغییر خاصی را بوجود می‌آورند. بحث تحزب کمونیستی در باره سازمان یابی محافل فکری یا نظری نیست. در مورد تحزب بخشیدن به یک فعالیت اجتماعی موجود در طبقه کارگر است. که بدون رهبران عملی و آژیتاتور های کمونیست طبقه کارگر بی‌معنی و تناقض در محتوی است.

وقتی به برخورد چپ دنیا به کمونیسم دقت کنید، متوجه می‌شوید که با بیرون کشیدن این بعد اجتماعی از کمونیسم آن را به یک مذهب دیگر تبدیل کرده اند. در این نوع کمونیسم جایگاه جامعه، پراتیک اجتماعی و رابطه آن با فعالیت کمونیستی درون طبقه کارگر قطع است. دوری و نزدیکی‌ها ربطی به پراتیک واقعی طرفین در دنیای واقعی ندارد. به این بستگی دارد که اعتقادات ما چقدر به هم شبیه هست یا نیست.

وقتی رابطه کمونیسم از مفهوم اجتماعی آن، یعنی به عنوان یک جنبش درون طبقه کارگر، تهی شد کمونیسم به یک شیوه زندگی تبدیل میشود. همانطور که برای بخش اعظم چپ ایران و جهان شده است: صبح بیدار میشود سایت‌ها را نگاه میکند، در بهترین حالت هرز گاهی یک "مطلب" روی این یا آن سایت میگذارد. کمونیسم از بعد اجتماعی آن تکانده شده است. "مطلب" نشان میدهد که کی کجا ایستاده است. این شیوه زندگی است. صبح میرود "مطلب" اش را روی سایت میگذارد و بعد جواب "مطلب" یکی دیگر را میدهد. بعد هم نه برای اش مهم است که آیا کسی "مطلب" اش را خوانده است یا نه و آیا در زندگی یک بشر تاثیر گذاشته است یا نه، آیا کسی را عوض کرده و یا نکرده و غیره. روز بعد، البته قهرمانتر و حق به جانب تر از روز قبل، بلند میشود و "مطلب" بعدی را مینویسد.

پ - طبقه کارگر کیست؟

وقتی جامعه در پایه‌ای ترین سطح فونکسیون آن از مکانیسم تولید سرمایه داری تکانده شود، طبقه کارگر هم از مضمون اجتماعی (متعلق به جامعه و نظام سرمایه داری) تهی میشود.

برای مارکس جامعه سرمایه داری مفروض است و در تمام مفاهیم اجتماعی مارکس تنیده شده است. شما نمی توانید جامعه سرمایه داری را از هیچ کدام از مفاهیم مارکس حذف کنید. از کالا تا کارگر، از دولت تا انقلاب همه مفاهیم اجتماعی و لذا طبقاتی هستند و نه مفاهیمی مجرد، آکادمیک و "لمی". همانطور که برای مارکس تحزب یک مفهوم اجتماعی معطوف به جامعه سرمایه داری است، همانطور که برای مارکس کمونیسم معطوف به یک جنبش معرفه در جامعه سرمایه داری است و همانطور که برای مارکس کالا یک پدیده اجتماعی است، طبقه کارگر هم یک مفهوم اجتماعی در چارچوب جامعه سرمایه داری است.

برای مارکس کارگر نه تنها کسی نیست که فقیر و تهیدست و ستم دیده است، حتی کسی نیست که صرفاً ارزش اضافی تولید میکند. در کاپیتال و در نوشته های مارکس طبقه کارگر صرفاً یک مفهوم اقتصادی نیست. یک مفهوم اجتماعی است که البته به یک موقعیت اقتصادی تنیده است. در مارکسیسم هر کس که ارزش اضافی تولید میکند کارگر نیست و هر کس که ارزش اضافی تولید نمی کند (مانند کارگران بخش غیر مولد در سرمایه داری) غیر کارگر نیست.

بخشی از کسانی که در جرگه خرده بورژوازی و یا بورژوازی قرار میگیرند ارزش اضافی تولید میکنند. مهندسی، تکنیسی ها، طراحان صنعتی و به اصطلاح کارگران فکری بیش از ارزش نیروی کارشان ثروت خلق میکنند و ارزش اضافی تولید شده آنها، گیرم با نرخ استثمار بسیار پایین تر از کارگر صنعتی، گیر سرمایه دار می آید.

برای مارکس کارگر صرفاً کسی است که ارزش اضافی تولید میکند. کارگر ارزش اضافی تولید میکند اما در یک موقعیت خاص اجتماعی قرار دارد. در موقعیت اجتماعی که هر روز مجبور است از نو نقش خود را در تولید بازی کند.

روشنفکر، مهندس یا طراح در بسیاری از موارد ارزش اضافی تولید میکند اما در این موقعیت اجتماعی نیست. ثروتی دارد، اندوخته ای دارد، میتواند مدتی کار نکند و غیره. طبقه کارگر بخشی از جامعه است که هر روز ناچار است وارد این رابطه شود. تازه کارگران بخش "خدمات" یا بخش "غیر مولد" در سرمایه داری اصولاً ارزش اضافی تولید نمی کنند. اما موقعیت آنها در جامعه و نقش آنها در تحقق ارزش اضافی و تقسیم آن میان سرمایه داران آنها را جز لایجزای طبقه کارگر میکند. درست به همین دلیل است که مارکس بخش پایین معلمین فقیر را جزو طبقه کارگر حساب میکند. نه از سر فقر آنها بلکه از این سر چارچوب زندگی این بخش مثل سرایدار مدرسه و رفتگر، کارگر است.

بعلاوه از نظر مارکس فقر مبنای تعریف کارگر نیست. سطح زندگی طبقه کارگر در بسیاری از مواقع، بخصوص در مورد پرولتاریای صنعتی، بالاتر از بخش وسیعی از خرده بورژوازی جامعه، و از جمله دهقانان، است اما موقعیت اجتماعی آن همان است که گفتیم.

خلاصه کنم، برای مارکس کارگر یک پدیده ابژکتیو اجتماعی - اقتصادی است. اگر بعد اجتماعی آن را بگیرد، مارکسیسم را به جنبش فقرا و یا روشنفکران ناراضی تبدیل میکنید. باز کردن این بحث یکی از مضامین مهم کاپیتال و یکی از محور های مهم باز خوانی کاپیتال مارکس توسط منصور حکمت است که علاقمندان میتوانند به آنها رجوع کنند.

از دیدگاه چپ سنتی و غیر طبقاتی کارگر، در بهترین حالت، آدم بدبخت و بیچاره جامعه است. در نتیجه خود این طبقه، به عنوان یک پدیده ابژکتیو اجتماعی موضوع تحزب چپ نیست. البته چپ به حال این توده فقرا، که کارگرشان می نامد، دلسوزی میکند، غمشان را میخورد، اما دستش از طبقه کارگر واقعی بریده است، او مانع غیر طبقاتی و خلقی و پوپولیستی را نمایندگی میکنند. در این سیستم کارگر در صف مردم، در صف خلق، در صف انسان های خوب، در صف توده مردم، و یا حتی زحمتکشان، حل میشود. آنجایی هم که به طبقه کارگر میپردازد به بخش حاشیه ای تر که دستش به هیچ جا نمیرسد، بخشی که شدت آغشته به فرهنگ خرده بورژوازی است محدود میشود.

حزب و تحزبی که رابطه اش با طبقه کارگر و با پرولتاریای صنعتی ایران قطع است، ممکن است حزب بهترین انسانها و فرشتگان دنیا باشد اما ربطی به تحزب طبقه کارگر و کمونیسم آن ندارد. این واقعیت دنیای ماست.

اینها همه مفاهیمی هستند که لاقلاً در سیستم من پایه ای هستند. فکر میکنم که در مارکسیسم پایه ای اند. به نظر من بدون این مفاهیم در متن اجتماعی و لذا طبقاتی آنها نمیتوان فهمید که چه اتفاقاتی دارد میافتد، صف دوست و دشمن قاطی میشود و از همه مهمتر راه تغییر پنهان میماند.

رابطه بورژوازی با طبقه کارگر

قبل از وارد شدن به مساله تحزب در طبقه کارگر لازم است که بدواً به رابطه بورژوازی با طبقه کارگر دقت کنیم و پاره‌ای از داده‌های چپ در این مورد را روشن کنیم.

تصور چپ از بورژوازی این است که بورژوازی تنها کارگر را استثمار میکند و با سرکوب این طبقه را مقهور خود نگاه میدارد. بی گمان سرکوب و اختناق ابزارهای مهمی در انقیاد طبقه کارگر هستند اما سرکوب در غیاب نفوذ و سلطه افق، ارزش‌ها و دیدگاه‌های بورژوائی در طبقه کارگر برائی طولانی مدت ندارد. واقعیت تاریخ ما نشان میدهد که آنجا هم که سلطه اختناق وجود ندارد یا در اثر انقلاب و عصیان توده‌ای در هم شکسته می‌شود طبقه کارگر کماکان پراکنده و در انقیاد بورژوازی باقی می‌ماند. موقعیت طبقه کارگر در کشورهایی که اختناق در آنها حاکم نیست و یا تجربه انقلاب ۵۷ همین واقعیت را نشان میدهد که وقتی جامعه و بویژه طبقه کارگر و چپ جامعه در چارچوب داده‌های بورژوائی باقی می‌مانند حتی بدون اختناق هم انقیاد طبقاتی به جای خود باقی می‌ماند.

اما این انقیاد بیش از هر چیز محصول انقیاد جنبشی چپ به داده‌های بورژوائی و عدم توانائی آن در مبارزه علیه هجوم دائمی بورژوازی در قالب‌های مختلف است. این ناتوانی چپ شاید بتوان گفت از اینجا شروع می‌شود که تصور میکند که تنها اوست که طبقه کارگر را مورد خطاب قرار میدهد، به حالش دل می‌سوزاند برای آن افق، آرمان و سیاست تعیین میکند.

این تصور صرف نظر از اینکه ساده اندیشانه و در تناقض با واقعیت است. این تصور انعکاس برخورد بورژوائی خود این چپ به طبقه کارگر و بخش مهمی از بورژوازی است. دنیای ذهنی و آرمانی چپ بورژوائی تنها از نظر میلیتاریستی از بستر اصلی بورژوازی "رادیکال‌تر" است و اساساً نقدی به پایه‌های اجتماعی و طبقاتی بورژوازی، بخصوص آنجا که طبقه کارگر را مورد هجوم قرار میدهد، ندارد. در نتیجه چپ دنیای ما طبقه کارگر را در مقابل هجوم ایدئولوژیک، سیاسی و طبقاتی بورژوازی بی‌حرف و بی‌دفاع باقی می‌گذارد. به ادبیات چپ دقت کنید نقد پدیده‌های بورژوائی نظیر ناسیونالیسم، نژاد پرستی، زن ستیزی، مذهب و غیره تنها از یک زاویه اومانستی و منطقی مورد نقد قرار می‌گیرد و نه از خاصیت بورژوائی آن و ما به‌ازا آن تفرقه، اتحاد و در مبارزه طبقه کارگر برای رهائی.

اما، برعکس تصور چپ، برای بورژوازی توجه به طبقه کارگر، و جامعه در کل، یکی از ارکان فکری - عملی سیاست و اصولاً کل روبنای طبقاتی جامعه است. بدون جذب و یا راضی کردن پرولتاریا به یک افق بورژوائی حاکمیت طبقاتی سرمایه داری ناممکن است. هیچ اختناقی بدون وجود چنین نفوذ جنبشی، ارزشی و آرمانی قابل ادامه نیست. اشاره کردم که واقعیت جامعه نشان میدهد که حتی وقتی اختناق هم از میان برود هنوز بورژوازی میتواند با اتکا به جنبش‌ها اجتماعی خود طبقه کارگر را در چارچوب مناسبات موجود محبوس نگاه دارد، مانع اتحاد طبقاتی پرولتاریا و سرنگونی حکومت بورژوازی شود. چپ بورژوائی خود بخشی از این جنبش طبقه بورژوا است و لذا از دیدن یا درک این جنبش‌ها ناتوان است و فاقد نقدی عمیق به آنها است. چیزی که برایش باقی میماند این است که اختناق را تنها عامل یا عامل اصلی انقیاد طبقه کارگر می‌گیرد و مبارزه کمونیستی و تحزب کمونیستی را به یک مبارزه دمکراتیک علیه اختناق، سرکوب و ستم علی‌العموم در یک قالب غیر طبقاتی تقلیل دهد.

باید بیاد داشت که کشف وجود جامعه طبقاتی و وجود طبقه سرمایه دار و کارگر متعلق به مارکس نیست. همانطور که خود مارکس اعلام میکند تئوریسین ها و ایدئولوگ های بورژوازی قبل از مارکس وجود طبقه کارگر را کشف کرده اند. در نتیجه صرف قبول وجود سرمایه دار و کارگر نه تنها علامت تعلق سیاسی به طبقه کارگر نیست، بلکه یکی از ارکان فکری و جنبشی کل بورژوازی است.

هسته اساسی تفاوت مارکس و سنت کمونیستی با کل جریانات بورژوازی در این است که :

الف - جنبش های بورژوازی منفعت متمایز و متناقض طبقه کارگر با سایر طبقات را، رسماً یا عملاً، انکار میکنند، قائل به یک منفعت ماورا طبقاتی در جامعه طبقاتی تحت عنوان، کشور، ملت، جامعه مدنی، خلق، مردم و غیره هستند و در نتیجه در سیاست و در فرهنگ طبقه کارگر را در جامعه، در کشور، در ملت، در صف خلق، مردم و غیره منحل میکنند.

ب - مارکس وجود طبقات را مشروط به یک دوره معین از تاریخ بشر میداند و از آن مهمتر اینکه معتقد است که امروز وظیفه فوری و بلاواسطه پرولتاریا بر انداختن حکومت سرمایه داری و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا است. چپ اینجا هم هزار و یک مقوله را مقدم بر سرنگونی بورژوازی میکند: حل مسأله ملی، سرنگونی رژیم، رشد نیروهای مولده، متعارف شدن سرمایه داری در ایران، و ...

هسته اصلی تهاجم سیاسی و فرهنگی بورژوازی درست در مقابل این تز مارکس است و بر این پایه قرار دارد که دنیای بهتر بدون حکومت کارگری یا در متن مناسبات موجود ممکن است. رویائی که چپ پوپولیست در آن شریک است و در نتیجه از نقد آن عاجز.

بورژوازی برای حاکمیت خود نیازمند جلب توده وسیع پرولتاریا به افق و رویای خود از دنیای بهتر نوع بورژوازی است. بهشت، حکومت ملی و حکومت منفعت همگانی تنها اشکال ساده تر این رویا هستند. در این کارزار متفکرین، روشنفکران، تحصیل کردگان، مبلغین و آژیتاتور های بورژوا و بالاخره دستگاه عنکبوتی رسانه های جمعی و صنعت مذهب عاملین این هجوم و خرده بورژوازی، با رویای فرارش از کابوس پرولتریزه شدن و پیوستن به بورژوازی، متن عمومی و کاتالیزور چسبیدن این توهم است.

تصویر منفعت همگانی و غیر طبقاتی در جامعه طبقاتی پشتش را به چشم انداز تحرک اجتماعی (social mobility) میدهد که بر طبق آن در جامعه موجود هر کس این شانس را دارد که از کارگر بودن نجات پیدا کند، پول دار شود و رسماً یا عملاً در موقعیت بورژوا در جامعه قرار گیرد یا در همان حدود از ثروت جامعه بهره بردارد. این افق یا تصویر هسته اصلی رویای آمریکائی (American Dream) است.

در دنیای ما حجم اصلی نقد به نا برابری را بورژوازی تولید میکند. اما راهی که پیش پا میگذارد غیر طبقاتی است. در نتیجه ضرورتی برای بسیج طبقه کارگر برای سرنگونی بورژوازی در آن نیست. بورژوازی میقولاند که این جامعه و همین مناسبات شانس کافی به فرد را میدهد تا خود را از فقر و از انقیاد اقتصادی نجات دهد. کل جذابیت سرمایه داری و رویای حکومت غربی در همین است.

بورژوازی بسیار بیشتر از چپی های دنیا در مورد طبقه کارگر حرف میزند. ناسیونالیست های کرد بیشتر برای کارگر کرد دل میسوزانند تا بخش زیادی از کمونیستهایی که محدوده کار خودشان را کردستان میدانند. ناسیونالیسم کرد دائم به رخ کارگر میکشند که کارگر پالایشگاه تهران اینقدر حقوق میگیرد و تو هم در کوره پزخانه دور افتاده مریوان اینقدر پول میگیری، معضل جامعه کردستان عقب ماندگی صنعتی و اقتصادی آن است و ناسیونالیسم کرد میتواند با جبران این عقب ماندگی فقر و استثمار را از میان بردارد. حتی پوپولیست های شارلاتانی مانند احمدی نژاد و حماس و حزب الله بیشتر از کارگر، فقیر و محنت زده جامعه حرف میزنند و برای آن دل میسوزانند تا جریاناتی که به خود کمونیست میگویند. به فلسطین و سرنوشت اسف بار مردم آن و صف مبارزین برای رهائی از دست رژیم آپارتاید مذهبی- قومی اسرائیل نگاه کنید تا متوجه فاجعه ای که ناتوانی ماهوی چپ پوپولیست بوجود آورده است بشوید.

به جیش ضد گلوبالیزاسیون نگاه کنید. رسالت این جنبش نه دفاع از معیشت یا مبارزه علیه استثمار بلکه مبارزه با سرمایه داری از منظر خرده بورژوا و بورژوای تحت فشار است گیرم با حجم نسبتاً بالایی از میلیتانیسم. در اعتراضاتشان شیشه های مک دونالد را میشکند و کبابی ترکی و ایرانی و عرب در صف خلق، آدم های خوب و غیره فرض میکنند. این در حالی است که مک دونالد به کارگرش حقوق بسیار بالاتر و شرایط کار بسیار مناسب تری میدهد و فلان کبابی به شیوه قرون وسطایی و مدل فراغنه مصر کارگر را استثمار میکند. این تصویر چپی است که بخود چپ، کمونیست یا آناشویست میگوید.

بورژوازی میپذیرد که جامعه طبقاتی است اما احزاب خود را احزاب غیر طبقاتی اعلام میکند که منفعت همگانی مردم، خلق، یا ملت را در نظر دارد. این تنها بر متن رؤیای جستن از جنبه انقیاد اقتصادی در چارچوب نظام موجود ممکن است. این تصور که اگر تلاش کنید میتوانید پولدار شوید، میتوانید از کارگر بودن نجات پیدا کنید و زندگیتان هم بهتر شود.

مدل چپی این تصویر همان است که در کل چپ ایران در مورد جمهوری اسلامی میبینید. این حکومت طبقاتی نیست. رژیم است، حکومت مذهبی است، حکومت فارس ها است، رژیم عقبمانده است و غیره. و لذا آلترناتیوی هم که میدهد به همین اندازه غیر طبقاتی است. دولت جمهوری اسلامی البته همه این ها هست اما قبل از هر چیز و مهمتر از هر چیز این است که طبقه کارگر متوجه شود که این دولت، دولت کل بورژوازی ایران است و منفعت سرمایه را در مقابل کار حفظ میکند. تازه از اینجا است که ضرورت آگاهی و اتحاد طبقه کارگر در مقابل کل بورژوازی یعنی تحزب کمونیستی طبقه کارگر اصولاً لازم می آید. چپ از رابطه بورژوازی با طبقه کارگر تنها سرکوب را میبیند در نتیجه در واقعیت امر برای مبارزه با این سرکوب به همان سنت های رایج بورژوازی قانع است و احتیاجی به تحزب کمونیستی طبقه کارگر ندارد.

روی دیگر این سکه رفرمیسم است. وقتی از رفرمیسم حرف میزنم منظورم کسانی نیست که برای رفرم مبارزه میکنند. مبارزه برای رفرم بخش لایتجری مبارزه کمونیستی طبقه کارگر است. منظور آن جنبشی است که آگاهانه یا ناآگاهانه مبارزه طبقه کارگر را در این محدوده محبوس نگاه میدارد. جنبشی که رفرم را به عنوان بخشی از پروسه اتحاد و قدم برداشتن به سمت انقلاب سوسیالیستی نمی بیند. سنت یا کسانی که مبارزه انقلابی طبقه کارگر برای سرنگونی بورژوازی را کلا، و یا فعلاً، کنار میگذارند. این رفرمیسم حجم عظیمی از پشتوانه فکری و جنبشی بورژوازی است که از دلسوزان فقرا تا دلسوزان به حال سمتدیدگان، از نیکوکاران اجتماعی تا منقدین دمکراتیک سرمایه داری را در بر میگیرد.

کارنامه چپ در مبارزه علیه این رفرمیسم از عرصه های دیگر پربار تر نیست. چپ خرده بورژوا یا اصولاً مبارزه برای رفرم و جایگاه این مبارزه در جدال پرولتاریا برای اتحاد و در سرنگونی رژیم سرمایه داری را نمیفهمد و یا وقتی به این مبارزه توجه میکند آن را در همان چارچوب سنت رفرمیستی بورژوازی، گیرم با میلیتانیسم بیشتر، حل میکند.

بحث من مطلقاً در مورد انگیزه این افراد یا این جریانات نیست. تاریخ، تاریخ انگیزه ها نیست. تاریخ عمل ما در متن واقعیت طبقاتی جامعه است. تحزبی که به طبقه کارگر این ابزار را ندهد فرقی با احزاب بورژوایی دیگر ندارد. گفتم انگیزه متر ما نیست تا با آن بتوان نقش آن را در تاریخ اندازه گرفت. من و شما از کجا بدایم که انگیزه استالین چه بوده و اصولاً انگیزه بدی داشته است از کجا میدانیم در خلوت خود انگیزه هیتلر چه بوده است؟ آیا حتماً میخواست مردم را با کبریت آتش بزند ده هزار تا ده هزار تا آدم بسوزاند؟ تبلیغات پوپولیستی و "ضد سرمایه داری" نازیسم در آلمان بخش وسیعی از پرولتاریای صنعتی آلمان را به دنبال آنها کشاند. حزب سوسیال دمکرات ها را ترک کردند و به نازیست ها، ناسیونال سوسیالیست ها، پیوستند. هیتلر هم مانند احمدی نژاد در دفاع از طبقه کارگر علیه سرمایه دارها آژیتاسیون میکرد.

میخواهم بگویم که بورژوازی به طبقه کارگر کار دارد و نه تنها کار دارد بلکه امرش است و تمام تلاش روزمره اش این است که تضمین بکند که طبقه کارگر از نظر افق، از زیر دستش بیرون نپیرون و به چنگ کمونیست های واقعی جامعه نمی افتد.

در نتیجه طبقه کارگر بیش از اینکه تحت فشار اختناق باشد زیر فشار هجوم افق ها، سنت ها و داده های جنبش های بورژوایی است و این در تسلیم نگاه داشتن و بکار گرفتن طبقه کارگر نقش شان از اختناق بیشتر است.

فعال، اژیتاتور و رهبر کمونیست در طبقه کارگر بیش از اختناق زیر فشار این جنبش های بورژوایی است. این فشار در پراکندگی و در مستاصل کردن فعالین طبقه کارگر از شکنجه زندانهای رژیم کارا ترست. و چپ کلا در این جنگ غایب است.

طبقه کارگر، حزب کارگری و حزب کمونیستی طبقه کارگر

رفقا!

در قسمت قبل در مورد رابطه جنبشی بورژوازی با طبقه کارگر و ناتوانی ماهوی چپ موجد در درک این رابطه صحبت کردم. در این قسمت در مورد حزب در طبقه کارگر بحث میکنم و نشان میدهم که چپ موجود در این زمینه هم ناکارا و ناتوان از درک است.

حزب کارگری - حزب کمونیستی طبقه کارگر - شبخ سندیکالیسم

برای شروع بحث حزب از مانیفست کمونیست، که اولین برنامه حزب کمونیستی است، شروع میکنم. فصل دوم مانیفست تحت عنوان "پرولترها و کمونیست ها" تصویر بسیار جامع و دقیقی از معنی حزب سیاسی در طبقه کارگر و رابطه کمونیست ها و جنبش کمونیستی با این حزب را بدست میدهد.

مانیفست میپرسد کمونیستها و پرولتاریا با یکدیگر رابطه ای دارند؟ سپس راجع به تفاوت حزب کمونیستی با سایر احزاب کارگری بحث میکند.

کمتر کسی به این نکته توجه دارد که مانیفست حزب کمونیستی را تنها شکل حزب کارگری میدانند و این یک نکته کلیدی در بحث مارکس و کل جایگاه حزب کمونیستی است.

مارکس و انگلس از حزب کمونیستی و سایر احزاب کارگری حرف میزنند. اینجا میخواهم روی مفهوم حزب کارگری اما غیر کمونیستی توقف کنم چون همین یک نکته مبنای اغتشاش فکری و جدائی اجتماعی عمیق چپ با طبقه کارگر است. از نظر چپ فعال کارگری یا کمونیست (تازه به اعتبار این چپ کمونیست) است یا سندیکالیست متعلق به صف بورژوازی یا جنبش های بورژوایی. دوری سیاسی، عاطفی و جنبشی چپ از طبقه کارگر و فعالین کارگری مبنای این اغتشاش فکری است که به آن خواهیم پرداخت.

مانیفست احزاب کارگری غیر کمونیستی از پایه در جای دیگری قرار میدهد. مانیفست کمونیست ها را یکی از احزاب کارگری میدانند و رابطه خاص و نزدیکی با سایر احزاب کارگری برای کمونیست ها تعریف میکند. در همان حال نکته به همین درجه مهم این است که مانیفست سوسیالیست های تخیلی و پوپولیست ها را در ردیف احزاب کارگری قرار نمیدهد. آنها را در دسته بندی دیگری جزو "سوسیالیسم ارتجاعی"، "سوسیالیسم حقیقی"، "سوسیالیسم بورژوایی" و "سوسیالیسم فنودالی" دسته بندی میکند.

مانیفست در رابطه با این احزاب کارگری است که میگوید: "کمونیستها حزب خاصی نیستند که در برابر احزاب کارگری دیگر قرار گرفته باشند". توجه کنید مانیفست میگوید کمونیست ها در برابر این احزاب قرار نمیگیرند.

تفاوت کمونیست‌ها با احزاب دیگر کارگری در شکل و در میلیتانی آن‌ها نیست. مانیفست میگوید تحزب کمونیستی جنبه‌ها و افق‌هایی را میپوشاند که سایر احزاب کارگری ناتوان از پوشاندن آنها هستند و در نتیجه نمیتوانند راه اتحاد و پیروزی را در مقابل طبقه کارگر باز کنند.

مانیفست میگوید که کمونیست‌ها "هیچگونه منافعی، که از منافع کلیه پرولتاریا جدا باشد، ندارند. آنها اصول ویژه‌ای را به میان نمی‌آورند که بخواهند جنبش پرولتاریا را چارچوب آن اصول بگنجانند. ... فرق کمونیست‌ها با دیگر احزاب پرولتری تنها در این است که از طرفی، کمونیست‌ها در مبارزات ملل گوناگون، مصالح مشترک همه پرولتاریا را صرف نظر از منافع ملی‌شان، در مد نظر قرار میدهند و از آن دفاع میکنند، و از طرف دیگر در مراحل گوناگونی که مبارزه پرولتاریا و بورژوازی طی میکند، آنان همیشه نمایندگان مصالح و منافع تمام جنبش هستند. ... بدین مناسبت کمونیست‌ها عملاً، با عزم‌ترین بخش احزاب کارگری همه کشورها و همیشه محرک جنبش به پیش‌اند؛ اما از لحاظ تئوری، مزیت کمونیست‌ها نسبت به بقیه توده پرولتاریا در این است که آنان به شرایط و جریان و نتایج کلی جنبش پرولتری پی برده‌اند. .. نزدیکترین هدف کمونیست‌ها همان است که دیگر احزاب پرولتری در پی‌آند: یعنی متشکل ساختن پرولتاریا بصورت یک طبقه، سرنگون ساختن سیادت بورژوازی و احزاب درون قدرت حاکمه سیاسی پرولتاریا" (۲)

تفاوت میان متد مانیفست با متدی که چپ میفهمد درست در ارزیابی پدیده‌های اجتماعی بر اساس نقش اجتماعی آن‌ها و نقشی که در مبارزه ایضاً اجتماعی طبقه کارگر بازی میکنند است. چپ از سیاست فقط ایدئولوژی آنهم به یک معنی غیر اجتماعی و فقهی را میفهمد در نتیجه همانطور که در ارزیابی از هر خط و حرکت و جنبشی از ایدئولوژی شروع میکند و به همان خاتمه میدهد، در مورد حرکات، تشکل‌ها و احزاب درون طبقه کارگر هم همین برخورد را دارد.

چپ با این متد نمیتواند بفهمد که چرا در زمان خود آنارشیست‌ها، فعالین سندیکائی و سندیکا‌ها که اصلاً کمونیست نبودند و چه بسا، مانند باکونین، مخالف فرموله کمونیسم و مارکس بودند جزو احزاب کارگری دسته‌بندی می‌شوند و همراه کمونیست‌ها در انترناسیونال اول ظاهر می‌شوند و سوسیالیست‌های تخیلی، سوسیالیست‌های حقیقی، سوسیالیسم آلمانی و غیره در صف احزاب بورژوائی و ارتجاعی.

این دسته‌بندی در مانیفست کمونیست کاملاً به پایه طبقاتی و اجتماعی این احزاب بر میگردد و نه به سیستم فکری آنها. به این دلیل ساده که کارگر تشکل را از اینجا شروع میکند. در تجربه زندگی روزمره اش این در مقابل کارفرما در شکل صنفی تشکل و مبارزه را شروع میکند، بخشی از مبارزه طبقه کارگر علیه بورژوازی هستند. در حالی که سوسیالیسم بورژوائی، عرفانی، آلمانی و غیره درست مانند چپ امروز ما پوپولیسم حاکم بر این چپ ربطی به مبارزه روزمره و سنگر بندی طبقاتی کارگر علیه سرمایه دار ندارد. جنبشی است برای حل طبقه کارگر در آمرق اجتماعی توده‌ها، مردم، خلق، و غیره. حرکاتی هستند که درست مانند چپ غیر کارگری ما که کارگر را در خارج از متن سازمان تولید در جامعه و خارج از سازمان اجتماعی ناشی از آن میفهمند، به مبارزه میخوانند و برایش افق تعریف میکنند.

گفتم چپ موجود قبل از آنکه یک مبنای جنبشی داشته باشد یک جریان ایدئولوژی است. در نتیجه جایگاه احزاب را هم نه بر اساس نقش آن‌ها در جامعه و در متن شرایط معین بلکه از سر افکار و ایدئولوژی محک میزنند. درست مانند مذهبی‌ها. اما برای مارکس و انگلس و لنین کل این پدیده‌های اجتماعی هستند و باید در متن جامعه و در متن مبارزه طبقاتی محک بخورند. افکار بیش از هر چیز خود آگاهی و یا نا آگاهی و روشنی یا ابهام، و بقول مارکس در هژدهم برومر، تعیین‌ها یا عدم تعیین‌ها دار اهداف را نشان میدهد. با متر ایدئولوژیکی که چپ دارد نتنها وجود احزاب کارگری اما غیر کمونیستی را نمیفهمد بلکه اصولاً تاریخ چپ به تاریخ فکری کاهش پیدا میکنند.

مارکس، انگلس و بعداً لنین به سازمان یابی‌های سیاسی در درون طبقه با هدف خاتمه دادن به محنت کارگر بودن نگاه میکنند و نه اینکه هر کدام در مورد خود چه میگویند. از زندگی و مبارزه روزمره طبقه کارگر شروع میکنند. در این متن است که بسادگی میتوان دریافت که وقتی مانیفست از رابطه کمونیست‌ها با سایر احزاب کارگری حرف میزنند منظورشان کیست. از احزابی حرف میزنند که الزاماً کمونیست نیستند ولی کارگری هستند. به این معنا که زندگی و

مبارزه کارگر محور هستی‌شان است. اینکه چقدر روشن هستند، چقدر برد دارند، کجا را می‌بینند و تا کجا می‌توانند پیش بروند بحث ثانوی است. هرچه که هستند رسماً، و یا در جوامع مختتقی شبیه ایران، عملاً حزب و روابطی را درست میکنند که ماهیت حزبی - سیاسی دارند.

حزب کارگری، مانند هر نوع سازمان یابی و اتحاد دیگری در طبقه کارگر پشتش را به واقعیت وجودی طبقه کارگر و سازمان آن در تولید و در جامعه می‌دهد. واقعیت زندگی کارگر او را به اتحاد میکشاند. اینکه این اتحاد چه اشکالی به خود می‌گیرد و حزب کجای این عکس‌العمل به زندگی روزمره کارگر قرار می‌گیرد مساله ثانوی است.

کارگر و خانواده کارگری، از بزرگسالان تا کودکان و جوانان آن، به قول معروف "از روزی که روی خشت می‌افتند تا روزی که زیر خشت می‌روند" و در هر لحظه از کار و زندگی و شادی و عزای خود با سرمایه دار و کارفرما روبرو و آشنا است. همانطوری که دهقان، در سیستم فنودالی با ارباب روبرو است، یا برده با برده دار. اما تفاوت کارگر با دهقان این است که دهقان در زندگی و در تولید خود منفرد است و در نتیجه در عکس‌العمل طبیعی خود به "ستمگر" هم منفرد عمل میکند. کارگر، به عکس آن، در تولید و در زندگی‌اش در جامعه متشکل است. تولید فردی در زندگی طبقه کارگر بی‌معنی است، در نتیجه عکس‌العمل طبیعی کارگر به استثمار خود هم به ناچار متشکل و دستجمعی است. دهقان به ندرت به کمک دهقان دیگر می‌رود، اما کارگر کار روزمره اش در تعاون با دیگری است و روزمره برای بیرون کشیدن رفیق اش از زیر آوار معدن، برای در بردن دست همکارش از زیر پرس و تیغ گیوتین قهرمانی میکند. قهرمانی و فدا کاری، دیسیپلین و کار جمعی خصلت زندگی روزمره کارگر است در حالیکه برای خرده بورژوا این‌ها فعالیت‌های قهرمانانه فردی علیه ظلم است. این زندگی کارگر است. برای نوجوان و کودک کارگر بیکاری، بیمه بیکاری، اضافه کاری، شب کاری، اخراج، کار پیمانی، رفقای کارگر و هم پیمان پدر یا مادر، بچه های کارخانه، رهبران کارگری و غیره همان قدر واقعی و آشنا هستند که ابر و باران و باد و برف و کدخدا و ارباب برای فرزند دهقان. نوجوان و کودک کارگر از همان ابتدا با اتحاد، سندیکا، شورا، روابط مخفی میان رهبران کارگری بزرگ می‌شود و همه اینها برای او پدیده های شناخته شده هستند.

بر همین اساس است که وقتی مارکس راجع به احزاب کارگری حرف می‌زند اتفاقاً از آنارشیست ها، از آنهایی که اتحادیه درست میکنند حرف می‌زند. اینکه بعداً در کشور های امپریالیستی و با شکل گرفتن اشرافیت کارگری جنبش سندیکالیستی نقش جریان‌ات بورژوائی سابق را بر عهده می‌گیرد، ربطی موقعیت کنونی جنبش طبقه کارگر ایران ندارد.

سندیکالیسم یک سلسله اعتقادات نیست، جنبش بورژوائی است که اشرافیت کارگری در کشور های متروپل سرمایه داری را با خود دارد. سندیکالیسم در کشور های متروپل حامل اتحاد طبقه کارگر نیست. حامل تسلیم و تفرقه آن است.

کسی که این واقعیات را متوجه نباشد و هر حزب کارگری غیر کمونیست را سندیکالیست بداند به نظر من ربطی به زندگی روزمره کارگر ندارد. اصلاً نمی‌فهمد که چه اتفاقی دارد می‌افتد. به اعتقاد من سندیکالیسم در ایران وجود ندارد. احزاب، روابط، محافل و تشکل های کارگری، همانطور که پیش تر گفتم به داده‌های بورژوائی و از جمله داده‌های سندیکالیستی آلوده هستند. اما اولاً این آلودگی انعکاس نا روشنی، اهداف مبهم و خرافات سیاسی و فرهنگی بورژوائی است و ثانیاً با همه این آلودگی‌ها این احزاب و تشکل ها، احزاب و تشکل های کارگری هستند در حالی که چپ قاضی ما در واقع خود بعضاً منشاء و بخشی از ویروس و آگیری این آلودگی‌ها هستند.

این تشکل ها و این فعالین و شبکه‌ها و این احزاب به بسیاری از خرافات بورژوائی آلوده هستند اما به اعتقاد من از اتحادیه ها و آنارشیست ها عضو انترناسیونال اول، جریان‌اتی که مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست به نام احزاب کارگری غیر کمونیست میکنند، کارگری تر، به کمونیسم نزدیک‌تر و پیش رو تر هستند. چپ شبیح سندیکالیسم را در ایران خلق کرده است تا بی‌ربطی خود به واقعیت وجودی طبقه کارگر را توجیه کند.

اگر ما تصویری چنین اجتماعی و طبقاتی از تحزب کارگری، و از جمله تحزب کمونیستی طبقه کارگر داشته باشیم، آنگاه نمی‌توانیم از احزاب و سازمان‌های سر در بیاوریم که در اساس محل تشکل محصل‌ها، روشنفکران، دانشجویان، تحصیلکردگان ناراضی، آدم‌های حاشیه‌ای است. درست به همین دلیل است که در سیستم چپ موجود بخش بزرگی از رهبران و فعالین کارگری در صف دشمن، در صف سندیکالیسم و در صف مخالف قرار می‌گیرند. در حالیکه برای کارگری که یک روز است وارد میدان کار شده است، این رهبران و فعالین، با همه ناروشنی‌ها و عدم تعیین‌ها در شناختن اهداف مبارزه طبقه کارگر، نه تنها خودی که بلکه پیش از صف بخش اعظم رهبران احزاب چپ، رهبر طبقه کارگر هستند.

اگر کسی می‌خواهد از مانیفست تحزب کارگری و کمونیستی را بفهمد و آن را مبنا قرار دهد، مانیفست این‌ها چنین تعریف میکند و من هم از این زاویه وارد تحزب کمونیستی میشوم.

تحزب کمونیستی، از نظر من، در مقابل بقیه احزاب کارگری نیست. بلکه در مقابل احزاب بورژوازی است. علیه پوپولیست‌ها، ناسیونالیست‌ها، لیبرال‌ها و محافظه‌کاران است. در مقابل ناسیونالیست‌ها است نه تنها به این دلیل که از نظر اومانیستی و منطقی قوم پرست و یا خلق پرست هستند، به این دلیل که در هر دم و بازدم وجودیشان تفرقه ملی، مذهبی، جنسی، طبقاتی در میان کارگران دامن می‌زنند و ادامه سیادت بورژوازی را تضمین میکنند. به این دلیل که تفرقه را در میان طبقه کارگر ابدی میکنند.

بیاد داشته باشید که تز محوری و اصلی مانیفست این است که تفرقه در میان طبقه کارگر باعث ادامه حکومت بورژوازی است. و چپ‌ی که نقد ناسیونالیسم، مذهب، زن‌سنیزی، و غیره را از اینجا شروع نمی‌کند نه تنها گوش شنوایی در طبقه کارگر پیدا نمی‌کند، بلکه نقد او به یک نقد دمکراتیک و اومانیستی از سرمایه‌داری و جنبش‌ها آن محدود می‌ماند و در عمل و در بهترین حالت یک پوپولیست از کار در می‌آید.

جریان‌های غیر کمونیست درون طبقه کارگر بسیار بیشتر از احزاب چپ تحزب کارگری هستند. احزاب کارگری در ایران بنا به، محدودیت‌ها در افق‌شان و مهمتر از این بنا به خصلت‌های خود نمیتوانند خود را به عنوان حزب معرفی کنند اما اگر نام‌گذاری نقطه رجوع ما نباشد و فعل و انفعالی که در جامعه و در طبقه کارگر شکل میدهند محل تعریف آن‌ها باشد آنوقت این‌ها، اگر بیشتر از هر حزب چپی موجود در جامعه حزب تر نباشند، کمتر نیستند. و بحث من این است که تحزب کمونیستی طبقه کارگر نمیتواند بنا به تعریفی که مارکس و انگلس در مانیفست بدست میدهند در مقابل این احزاب باشند و یا خود را در مقابل آن‌ها تعریف کنند. تحزب کمونیستی آن نوع از تحزب است که قبل از هر چیز در احزاب کارگری دیگر، هم رزم، هم طبقه و متحد جستجو میکنند و نه دشمن. تحزب کمونیستی طبقه کارگر ناچار است در چنین متنی به رهبران، فعالین و توده طبقه کارگر نشان دهد که تنها اوست که میتواند بر محدود بینی‌ها، بر عدم تعیین‌ها، بر ناروشنی‌های سایر احزاب کارگری فایق آید و راه پیروزی را در مقابل طبقه کارگر باز کند.

حزبی باشد که کارهایی را بتواند سازمان دهد، پیروزی‌هایی را ممکن کند که سایر احزاب کارگر ناتوان از آن هستند. تحزب کمونیستی میتواند فعالیت‌ها را در بطن طبقه کارگر و در مبارزه روزمره این طبقه شکل دهد که سایر احزاب کارگر ناتوان از آن هستند.

بحث من این است که در ایران سندیکالیسم، آنطوری که در غرب معنی دارد، وجود ندارد. اصولاً سنیکایی وجود ندارد. واقعیت این است که اولین مقاومت آگاهانه طبقه کارگر با درست کردن تشکل‌های صنفی و سندیکا شروع میشود. کسی که رهبران چنین مقاومت و سازمان‌یابی را بعنوان، سندیکالیست، دشمن کارگر معرفی میکند دارد کمر طبقه کارگر را میشکند. به نظر من به طبقه کارگر نامربوط است.

تاکید من این است که بنا به شهادت و گفته مانیفست و بنا به واقعیت طبقه کارگر و بنا به هر چه که در نظر بگیرید اکثریت احزاب کارگری اتفاقاً در دوره ما کمونیستی نیستند چون کمونیسم نتنها پدیده خود بخودی در طبقه کارگر نیست، بلکه علیه داده‌های طبیعی‌ای است که فرهنگ بورژوازی در ذهن جامعه و از جمله در ذهن طبقه کارگر می‌کارد. برای حاکم کردن کمونیسم بر ذهن و عمل رهبران کارگری باید زحمت کشید، باید هر داده و تبلیغ خرافات بورژوازی که

منشاء تفرقه در طبقه کارگر است را از زاویه منفعت بلاواسطه طبقه کارگر به نقد کشید و باید دانست که موقعیت عینی طبقه کارگر در جامعه بیش از هر کانالی، از کانال درس گیری از تجربه مبارزه و زندگی روزمره در مقابل او باز میشود. اما چپ ما در این تجربه فکر، عقلا، سنتا، احساسا و از نظر تجربه اجتماعی حضور و وجود ندارد.

اینجا می‌خواهم، بطور خلاصه به لنین و برخورد او به تحزب کمونیستی هم اشاره کنم.

تفاوت لنین با مارکس و انگلس در این است که لنین در کار سازماندهی انقلاب پرولتری در یک جامعه مختنق و عقب‌مانده تر از اروپای غربی است. این دو فاکتور، هردو، در همه بحث‌های لنین بافته شده و غیر قابل تفکیک است. من در جای دیگری این دو فاکتور را به تفصیل مورد بحث قرار داده‌ام (۳) و اینجا تنها نکته وار به آن‌ها اشاره می‌کنم.

۱ - لنین بحث اش را از سازمان، دیسیپلین و سازمان انقلابیون حرفه‌ای شروع میکند، که بیش از هر چیز بازتاب وجود اختناق و راه یابی برای تضمین ادامه کاری سازمان‌ها و تشکل‌های کارگری و کمونیستی زیر فشار دولت غیر دمکراتیک و مستبد تزاری است.

اما قبل از اینکه به صحت این حکم لنین در وضعیت کنونی جامعه ایران به پردازیم باید به یک نکته بسیار مهمتر که همیشه از جانب چپ نادیده گرفته می‌شود اشاره کنیم.

تفاوت بحث سازمان و دیسیپلین و انقلابیون حرفه‌ای و مقوله پیشاهنگ یا پیشرو در ادبیات لنین با ادبیات چپ، که البته هر روز کمتر و کمتر میشود، این است که مخاطب لنین احزاب کارگری در طبقه کارگر روسیه هستند و نه جامعه روشنفکران و خرده بورژواهای متفرق. به رسمیت شناختن وجود احزاب کارگری غیر کمونیست در طبقه کارگر روسیه و برخورد به آن‌ها به عنوان متحد نقطه شروع بحث است. خود سوسیال دمکراسی روسیه به عنوان یک جریان درون طبقه کارگر متولد شده است و جدل لنین با اکونومیست‌ها از جنس جدل درونی خود جنبش کارگری روسیه است و نه جدل یک جریان تماماً بی ریشه در طبقه کارگر با جریان دیگر در درون طبقه. سوسیال دمکرات‌ها از جمله پیشروان و سازمان دهندگان مبارزه روزمره طبقه کارگر هستند، درست همانطور که مانیفست کمونیست‌های را تصویر میکند.

"چه باید کرد"، از اولین بحث‌های سازمانی لنین، در نقد اکونومیسم است. اما برخورد لنین با اکونومیست‌ها با برخورد بعدی لنین با منشویک‌ها و یا با نارودنیک‌ها تماماً متفاوت است. درست مانند تفاوت برخورد مارکس و انگلس به جریان‌ات اتحادیه‌ای و حتی آنارشیستی با برخورد آن‌ها به سوسیالیسم بورژوائی و خلقی و دهقانی و حقیقی و غیره.

لنین همه جا اکونومیست‌ها را به عنوان جریان‌ات کارگری مورد نقد قرار میدهد، دنباله روی و تاکتیک پروسه ماهوی آن‌ها را نقد میکند با این هدف که قانع‌شان کند که به یک تحزب کمونیستی به پیوندند. برخورد لنین، حتی بعد از انقلاب اکتبر، با اتحادیه‌گرائی و اکونومیسم سرا پا با برخوردش به منشویک‌ها متفاوت است.

بر این متن است که لنین بعدها وقت زیادی را در جدال با کمونیست‌های آلمان و انگلیس، صرف توضیح جایگاه احزاب کارگری غیر کمونیست و جریان‌ات اتحادیه‌ای میکند. (۴)

اما یک بعد مهم بحث لنین اهمیت تضمین ادامه کاری، اهمیت داشتن قابلیت دفاع از خود در مقابل دولت و پلیس در جوامع مختنق است. بحث سازمان انقلابیون حرفه‌ای و جایگاه سازمان یابی پیشاهنگ پرولتری از اینجا ناشی میشود. لنین راجع به مشخصات تحزب کمونیستی طبقه کارگر در دوره اختناق، در مورد اهمیت تسلط فعالین کمونیست طبقه کارگر بر علم و تکنیک مبارزه با پلیس، در مورد مخفی کاری و سازمان منضبط بحث میکند که همه امروز با ضرورت صد چندان به جای خود باقی است.

تحزب کمونیستی طبقه کارگر امروز بیش از اوائل قرن ۲۰ به این خاصیت قابلیت مقاومت در مقابل پلیس نیاز دارد. پنهان کاری، تلفیق درست کار علنی و غیر علنی، تسلط بر شیوه‌های خنثی کردن پلیس و غیره ی یک شرط حیاتی برای امکان بقای این نوع تحزب است.

قبل از پرداختن به نکته دوم در تئوری حزبی لنین لازم است به سرنوشت بحث پیشاهنگ پرولتری در چپ اشاره کنیم. بحث لنین در مورد پیشاهنگ پرولتری، درست مانند بحث‌های مارکس و انگلس، یک بحث اجتماعی و طبقاتی است. آنچه لنین پیشاهنگ پرولتری میخواند، فعالین، رهبران و آژیتاتور های کمونیست در درون طبقه کارگر هستند. چپ غیر کارگری قبل از هر چیز این مفهوم را هم از مضمون اجتماعی و طبقاتی آن تهی کرده و پیشاهنگ؛ تبدیل به مقوله ای تماماً ایدئولوژیک و دلبخواه شده است که هر کس میتواند آن را به میل خود تفسیر کند. از این سر هر چریک، هر فدائی خلق یا فدائی طبقه، هر مؤمن سوسیالیستی میتواند خود را پیشاهنگ و سازمان خود را سازمان پیشاهنگان تعریف کند.

۲ - مولفه دوم که در بحث های لنین برجستگی بیشتری دارد در مورد تاکتیک پرولتاریا در تحولات دمکراتیک جامعه است. البته مارکس و انگلس، بخصوص آنجا که دور مورد انقلاب در آلمان حرف میزنند به این مسئله میپردازند، اما این موضوع در جدل های لنین، به تبع وضعیت سیاسی جامعه روسیه، به تفصیل بیشتری مورد بحث قرار میگیرد.

محور بحث لنین، همچون مارکس و انگلس، این است طبقه کارگر نمیتواند و نباید نسبت به تحولات دمکراتیک جامعه بی تفاوت باشد. اما تفاوت مارکس، انگلس و لنین با کمونیسم بورژوائی در هدف و چارچوب این دخالت در سیاست است. برای مارکس و لنین شرایط عینی انقلاب سوسیالیستی فراهم است. مانع این انقلاب شرایط ذهنی پرولتاریا است که خود را در اساس در تفرقه درونی این طبقه نشان میدهد. در نتیجه انقلاب سوسیالیستی هدف بلاواسطه مبارزه طبقه کارگر است و هدف دخالت در این تحولات عبارتند از

الف - فایق آمدن بر تفرقه دورنی طبقه کارگر

ب - قرار دادن این طبقه در بهترین شرایط برای دست بردن به قدرت سیاسی و سازمان دادن انقلاب سوسیالیستی در ادامه بلاواسطه این تحولات است.

جدل لنین بخصوص بر این امر متمرکز می شود که وجود یک جنبش فرا طبقاتی دمکراتیک در جامعه بهترین امکان را برای بورژوازی فراهم میکند تا تصویری غیر طبقاتی یا فراطبقاتی از اهداف چنین جنبش هائی و از صف بندی دورنی آن به طبقه کارگر بدهد و بدین ترتیب تضمین کند که در پی آمد این تحولات طبقه کارگر امر دیگر و هدف دیگری را دنبال نکند.

لنین میگوید که در جامعه مختلق، که هنوز تحولات دمکراتیک جا دارد، طبقات دیگر وسیعاً به حرکت در میایند و بخشی از هجوم بورژوازی این است که از این وضع استفاده کند تا طبقه کارگر را به زیر یوغ خود بکشاند و در آن محدوده نیاز خود به پیاده نظام تحول بورژوائی تبدیل کند.

انگشت گذاشتن بر خصلت طبقاتی هر تحول دمکراتیک، نشان دادن تفاوت اهداف پرولتاریا با بخش های مختلف بورژوازی در این تحولات، آماده کردن پرولتاریا برای برگرداندن لوله اسلحه به سمت "متحدین" سابق، قبل از اینکه آنها این کار را انجام دهند، هسته اساسی بحث های لنین است. گفته های نظیر :

"ما هرگز نمیتوانیم شعار "انقلابی تر از همه باشیم" را طرح کنیم و هرگز هم طرح نخواهیم کرد. ما حتی سعی نخواهیم کرد که در انقلابی بودن با دمکراتی بریده از پایگاه طبقاتی خویش، با دمکراتی که گشته و مرده؛ عبارات زیبا و دلپذیر است و مدام جمله های قالبی و شعار های مبتذل ردیف میکند، مسابقه بگذاریم. برعکس، ما همیشه ناقد چنین انقلابی بودنی خواهیم بود؛ ما معانی واقعی کلمات، محتوای واقعی وقایع بزرگ بصورت ایده آل در آمده را افشا خواهیم کرد؛ ما نیاز به یک ارزیابی هوشیارانه از طبقات و طیف های موجود در درون طبقات را حتی در داغترین موقعیت های انقلاب آموزش خواهیم داد." (۵)

هسته اساسی بحث های لنین در دو تاکتیک، در بحث انقلاب دمکراتیک، در بحث دولت موقت و غیره است. لنین به طبقه کارگر میگوید که ما با دهقانان دیکتاتوری دمکراتیک دهقانان و کارگران را میسازیم ولی همین دهقانان، همراه

کل بورژوازی و بخش اعظم خرده بورژوازی علیه شما و علیه انقلاب سوسیالیستی اسلحه بر خواهند داشت. باید برای این رودروئی آماده بود.

کل این بحث لنین را کمونیسم بورژوائی از دو طرف "نکشاف" اداه است. از یک طرف انقلاب مرحله‌ای اعلام می‌شود و در "این مرحله" طبقه کارگر در صف خلاء و ملت و غیره حل می‌شود و از طرف دیگر، بخصوص از جانب تروتسکیست‌ها، انقلاب بدون هویت، غیر طبقاتی، انقلاب علی العموم و حد اکثر با عناوین ضد مارکسیستی مانند انقلاب سیاسی، انقلاب جاری و غیره اعلام می‌شود و عملاً بر چشم پرولتاریا چشم‌پند طبقاتی زده می‌شود.

با این مقدمات در بخش بعدی به بحث تحزب کارگری از و یک راه برون رفت از این بن‌بست سنتی چپ خواهیم پرداخت.

ادامه دارد

توضیحات

۱ - کورش مدرسی - رحمان حسین زاده: "حزب کمونیست کارگری عراق؛ مصافها و چشم اندازها" - ۱۹۹۶ - انتشارات حزب کمونیست کارگری ایران - همچنین: <http://www.koorosh-modaresi.com/LIST-ALL.php>

۲ - رجوع کنید به: "منشویسم، بلشویسم و لنینیسم، بررسی تحلیلی انقلاب روسیه"

۳ - همانجا

۴ - رجوع کنید به لنین، چپ روی، بیماری

۵ - لنین - سوسیال دموکراسی و دولت موقت انقلابی